

سال حیات و وفات

۱۸۷۶ م

واقعات سال ۱۳۸۸ ق

اردا بن ابراهیم خطاب معروف و بنی گنجه اند نفوس کشند که عند حضرت مرثی بوده اند و در
 حضر حاضر و سخن گفتم از علی اکبر اند کل من اسلم و دای بنی صلی الله علیه و صلیه و اول
 زبان آن من التعمانه ازین فراد و حبه الوداع جعل هر دو نفر با حضرت بودند و در وفات حضرت
 در مدینه صد و بیست چهار نفر جمع شدند بر کل این نفوس بقول اخبار اسم صحابه صادق
 معذک مصدوق بودند که از اول حضرت ایان و شید و بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم
 باری مثال این سخنان از غفلت شد و بشود نسئل الله ان یوکلنا کل علی ما یحب و یرضی
 ابروستان می بجمع قاعدت کنید و با و هام قبل دل بندید فواته الیوم نفوس خسته
 ضغفا و با و هام قلبه از شریعت الهیه منم توره اند بشنید عرض این عبد خادم ارباب
 المرش در ایجل مدینه و حیات اخبار ما شویب می باشد اولی الامر که احقر و اهل امر
 مانند و جمیع کتب الهیه شعر و نثر بر آن چنانچه خسته قبل یکی از دروستان که از اول متعلقه
 بود عرض نموده و در آن عرضیه دو روایت معروف داشته که در کتب فخریه از لسان
 بزبان بلسان عربی ترجمه شده نقره اولی سبغ امر الشیطان فوجزیه فاف و جمیع الناس
 من الرحمن اذا خان ذالک المبین و رجوا الی الارض المشریه منها ثم نعمه الله انشی
 وفاف فبرهیل است و این مشهور است چنانچه جمیع نواح فبرهیل شیطان جزیره است
 و از من مفسر هم معلوم که حال مشهورش واقع شده و مفسر تانف بطاهر البیان جزیره
 النوبیه الیه اند فبصر القاصه کثیر النجمه ضیوی الجبهه و الصدیه اصفر المبین و النسر
 بطهره و بن کالابل و در صدره شمس المضر اذا الی ذالک النوفت نقره الی الکرم
 و ابو بال ککمل ثم اقبلوا الی الرادی المشرق ارض المشرق وجهه البیدضا انشی معلوم

سال حیات و وفات

واقعات سال ۱۲۸۸ ق

۱۸۷۱ م

تفصیل از کرم خوردن و در روزنامه هالیوود شرح شد در پیوسته در نامه گفته که بسان انگلیسی در
 عربی ترجمه نمودند بعضی طبع کرده اند و بعضی چاپ کرده اند که در خبرها من دیده ام چه در روزنامه
 اصل که آن روز این عهد موجود است از بلادای ولایت هم نوشته اند و همچنین از بروسیه
 شد و در آنجا هم تفصیل ذکر نموده و اظهار داشته اند که چگونه دولت علیه بمطابق آن امر تمام
 نموده بلکه در صورت ادب بر آن کل روز این عهد وجود است و لکن بعد از معاهده جدید بعض
 جنبی افاضل آن ارض کمونیته بعد بر منطبقه بر وقت فرستاده آن بچهار من غیر اطلاع در آنجا
 نموده اگر چه بنوع خود آنچه نوشته شده در وقت نوشته و لکن در الحقیقه بلوغ امر و بلاغی در این
 مقام آید مباد که انزل ابابلقا الامر با ایدی الرسل من لدنا انما کما فادین ثم انشراه با بانی الذ
 اعرضوا الله انصره کما انما کرمین قد تم هذا البیان من ذلک الرحمن و کذب علی ام حبیب
 المنان ۲ شهر رجب ۱۲۸۹

ارتفاع عظمت امجدی در عسکری

در چون مدتی بطریق مذکور از مجلس اجراء حکام و خان شایردی گذشت و همچنان امالی نسبت باین
 گشت و سپاهیان و نوچکایی که مر قشبان بودند تغییر و تبدیل یافتند و دستگیر گشتند
 در ارجیف منتشر و مکتوف معلوم گردید و مستخفین جدید در جم و شایسته آورده اما از رفتن
 بخانه مایشان و از تشریف بجنس اسی در هر جای که میخواستند جانفت کردند که اورخان مذکور آزادی
 حاصل شده با چینه گنجکاری زیبا تر نسبت اند که تو بچکان آبه ایری میگردند و همه بستان و برخی دیگر
 هنگام عصر با بجنس تناول چای حضور یافته بجهت با ایشان میپرداختند و با خود بروج تانف و عجب
 میگفتند که آیا حکومت از مجلس جماعت چه مستمور و مشهوری است در کونستان در این حال

سال سی ام

۱۸۷۲ م

واقعات سال ۱۲۸۹ هـ ق

بزرگت ادب و خضوع طاقت نمود و کس در ستاد نماند کلمات و آثارند که بر آورده نسیم خیا
نمودند و حسب خود شش برخی از آنها را با خط خوش جهت وی استناج کردند و متذکره را درجه از
و اخلاص نسبت بعضی اعظم رسید که چون باب مجهرشان نزدیک میشد در خارج عقبه کفشان از پا
بیرون آورده بلیات ادب و خضوع می نشست و بی اذن و اراده شان مهمام امور حکومتی را جاری
نمیاخت و همه روزه هر خود را مجهرشان نیز ستاد تازجیت و ادب حقیقه کرد و لا جرم نزد امالی
بد چنین شیوه یافت که حاکم حقیقی حکما اینها اند و احدی بهت توفیق به اراده شان کاری
انجام نمیداد و از جهت شت اینها ادب اخلاص پرورنده است و داشت که بجز در حضور
شرف گردد و اجازه نمیدادند تا آنکه حواجه عبود سابق الذکر را واسطه و شفیع ساخته همراه نمود
از آن حاصل کرد و در نتیجه بهنگام حضور تشریف یافتند و در کمال خضوع و ادب با محضیل اجازه برای
استناج و دستبازده ساکت و صامت نشست و چون حواجه میرحی از خدام و قنبر عقبه
اشاره کرد که نمایان جهت او بیادند با اشاره دست نهانند که موافق ادب و ادبیت و زمانی
قبیل حضور داشته کلمات و بیانات مبارکه را شنیدند آن گاه معروض داشت که اگر انجام امر خود
رجوع فرمایند ممنون بشوم جمالی ای فرزند ما را حاجتی نیست ولی اگر در حال کافه منفین و مجبور
تقصیر در رسیدگی کمیند غنچه محبوب است چه که بسیاری از آنان بی گناه اند و بر حیا
دست مقررده جبهشان برآمده نامورین دولت فقط با میده انقطاع تسامح و توفیق بیایند و او
قبول و اطفالان بر سر نهاد و اجازت یافته بدار حکومت و فی الحال زود سا محبت و در
مجبورین را طبیبه از سبب حبس و مدت توقف هر یک تحقیق و استفسار کرد و هر که
بی تقصیر بود و یا مدت مقررده اش سرآمد خارج نمود و بعضی که از بد تشان اندکی مانده

سالی سی ام

واقعات سال ۱۷۸۹ ق

۱۸۷۴ م

بی پناه مورد جرح و جراحت شدند و از آنجمله آن گل محمدی که هفت سال گزیده بود در میان اینوه عام گرفته برکت
ضربتی وارد آوردند چنانکه پیر جهرانی در هوشش توان بیدار و در آن حال دوش از ارباب علم پیش
با نفس خود که ساری اینین مانند فعل مستوران بیرون بی نیکس داشت بر سر و اضلاعش می گذرد
و بدانش گواختند که دنده و دند از هوشش شکسته در هم بخت و یقین بطیران روحش از نفسش کرده
انگاه ریسمان پیش بسته بوی صحر کشیدند و محلی را حاضر نموده جسدها در آن گودال انداخته نیزگان
پنهان ساختند و روزی دیگر جمعی از اراذل با نس جسدها از تحت خاک بیرون آورده در حمام کچه ما
و بازارهای قبه بر زمین کشیدند و بالاخره بسوی امرده بید خند و اجابت نیمه شب رفته جسدها گرفته و خندان

قتل در اشتهار و قزوین

در اشتهار قزوین بموجب فتوی حاجی ملا محمد اسمعیل مجتهد برای آنکه هر کس اقرار میباید بودن نماید و آب
الفصل است و حسب تنبیح حاجین نام از ملاهای متقه آنجا مردم اجده و اجاب بر آمده شورش کرده
آن کرده که جمعی را بقتل رسانند و آنان غالباً گریختند و برخی خود را مخفی پنداشتند ولی مشهوری
محمد خلیل در چنگت جهر جین افتاد و چندان بر او ضرب و اذیت وارد آوردند که بختر ملاکن رسید و
عاقبت بمقتضای نام خود از دستشان رها ساخته بی گمنامی و کلاه ما تهران شتافت و نیز
آقا محمد باقر را دستگیر کرده بپوشش برده بجهت حاجی ملا اسمعیل مذکور کشیدند که او را بازخواست
نمود و در آنحال مادر آنمظلوم را نیز گرفته کبیده اش را در دست پیچیده بی ۱۵ روز در محکم مذکور در حشر کشیدند
و مورد اعتراض شدید قرار دادند و نیز آنرا بوسه گرفتار کرده بمحضر میر برودند و از او خواستند که توبه
و تبری نماید چون اطاعت امرشان ننمود و میر ابد باید بسته ده تن از اولیایان میر جم چندان تازیانه زدند
که از هوشش رفته بیخاد و ملا محمد بن شیخ ابرار ب شمشیر را که در بخش سوم شرح احوال آوریم در حالیکه

از



سال سی و دوم

واقعات سال ۱۲۹۰ ق

۱۲۷۳ م

نائب استدلاله آغا را جدا جدا حبس کردند و هر یکی را بستند این امر اقبیت گماشتند و بنام آنکه فرستادند
دولتی بنوع مذکور مجلس جشن حیدر خوان و اردو شده اظهار داشتند که شاه متعالین کاشانی را در بسته
تاریخ ظلم و تعدیات وارده نماید مقصودشان این بود که همه مظلومین متعلقین احباب کاشانی و مساعد
دیگر که از این طائفه دست یابند گرفتار نمایند ولی از آنجمله فقط عده مذکور گرفتار شدند و کرده دیگر
ملاحظه و احتیاط کردند و برخی از طهران گرفتند و در حبس بنیادند و آنجا جمال در آنجا محال مرضیه
شاه گماشته استند فائز که برای تخمین قیمت امر آقبیتی از علماء منتقد سازد تا با دوی محتاجه
کنند و ایضی از طرف شاه حضور داشته مسائل طرفین را معروض دارد و شاه حکایت نماید و
تقرضات علماء و فقهار نسبت بنیاط لفظه مرفوع سازد و شاه موافقت کرده بعد از بهت روز که آن
بهت مجبورس بودند و استند مذاق شدند این استظان نه کور را نامور بر این داشته که بر
عمارت علاء الدوله آقبیتی از مجتهدین طهران در حضور مجلس منتقد ساخت و آنجا جمال در حبس
خبر با ایشان محتاجه و مناظره کرده همانند مسائل این طائفه را روشن نمود و اوله قیمت
بشرا عظیم علی و مرعود ابی را کمال اظهار داشته تشکیکات و اعتراضات را دفع کرده و بالا
هیت علماء حجت قاطعه را ظهور مہجرات و خوارق اعادات قرار دادند و آنجا جمال گفت اگر چنانچه
حق امتحان حق را ندارند و امتحان شأن حق است و حجت بلفظ کتاب و آیات و دلائل افاقیه و
انفسیه میباشد ولی محض تمام حجت تقریری نوشته شده شاه امضا نماید تا چون نگرانی
بمختار ابی معروض داریم و ابیان فرمایند بهمانند دیگری نامند و از ایشان حاجی سید حسین کاشانی
و حاج محمد تقی کاشانی و تنی از علماء نامی مانند را از آن نوشته سپردند ولی بلا فاصله عصبیت در آن
ابرار دادند و علاء الدوله چون چنین دید خطاب با آنجا جمال و بهمانیان کاشانی که تا بحین در طهران

سال سی ام

۱۸۷۴ م

واقعات ال ۱۲۸۹ هـ ق

غصن گبر و آقا محمد جواد و آقا جان خادم و غیرهم و شنبه برای اجازت ارسال بشد و میل نندی در خان
 مذکور مفرد داشته فصائد و مدائح و منظومه ای تاریخی که جادی برخی از وقایع جاریه بود سروده
 توسط مسافری از زمین برای بسیاری از آحاد مؤمنین میسرستاد از آنجمله در قصیده بدین مطلع
 و ابیات آغاز نمود به ساقی می بانی که وقت جوش مستان شد بین کافق تر سرشته کورستان
 بفروری محرم شد جهان بر سر در غم شد مجدد جمله عالم شد بر سع روح در بحران شد مبارک
 سال تعیین شد زمان غر و کین شد که المکات تبه لیبی از فضل منان شد عدد خون
 ملک و تعیین را بدیدم متفق جامم بوجد آمد ز خوشحالی دلم از شوق شادان شد مبارک
 ماه و سال آمد دوام اتصال آمد خاتم الفضائل آمد شویس فضل تابان شد شد از آن مهر
 جان پرور زمان جن عظیم سرگرفازی و جوفی بدله بر پنج و بستان شد زند زرات ام کایا
 زهر سو باگت بشیرام که بر شادی میباشو که فصل و موسم آن شد الخ و نیز در منظومه که بود
 مجلس ضیافت خواجه ابی اس مجاور عبود از رجال اسی و اصحاب سروده مطلع و ابیات
 ادویه چنین است درین فخر و حمای ای سابقم بهر ساغری زان می باقیم ... که فصلی ازین
 برای مدام کرده است بجا و رب الامام شهنامه جان در کمال سرور بود استوارش انجوش دلبر
 دریده همه پرده های بنگان شده جنت همون دوز زمان جمالش چنان پرده کارادید که زنگ از
 رخ هر صاف پریه زیک جلوه آن یک قدم بشد شکر نسی سوی عدم جهان سر سر حرف است
 شد ما و بر کسی ذات شد چه زهره با ساقچه حد از صفات که گردد دیگر در ان شاه ذات
 ای خواهد آن ضم و لبری کند جمله را این و سابق عمری که در صبح آفاق جنت جنت بنیاد کسی بجز
 بختی ذات ... بیک چشم بر هم زدن با سرور رسبدم چه برناه خلاق نور بروم بشد

دگر بر وفان زنی کرم	دگر سدا و طور سینا کنیم	بهن عین اکبر بر اندر حضور	دگر آینه دره خلاق نور
دگر خادم کردگار زین	دگر مجد شاهنه ذوالمن	دو مهر درخشان چنیا بود	دگر آن دو عین مبرمیع
دگر آن امین بچم سباحت	دگر باقر انبیه صبا حن	حسن دیگر آن چهره حسن حال	دگر این عم شبه بی حال
دگر نظرش از نوازه حسنی	دگر خواجه بر زبان دنی	دگر آن جنلی که کلمه الهی است	دگر در محسن که ز اهل فاست
شرفا بگشتم بزم حضور	در آندم که این پای شکسته بود	اگر دیده باشد ندانم کجا	چنین محضی دیده آسمان
کشاید اینجا ز نام بیان	که تا شهود بیان و بیان	بیان کردی نشه از روغن	چه امر جلوسم شد از ذوق
مکن هر که شده فراع از جاست	ولی ظل من منسج چیست	نگر دیده به بجا در این جهان	که راحت که طالب بود مردمان
جز اینجا جفا عین نیست پس	یقین جی احت مین است	شکی فی که فردوس اعلی بود	چه ظل الهی نه دنیا بود
الحق و نیز در مشنوی دیگر که در آن سال سروده این ابیات است			
شاه جان شست بیکه شتر جان	زین محرم چون بودا شد جان	دست رحمت جلد در کار بود	چون ز پرده سال تو جین نمود
شاه شست بیکه شتر جان	اول آن شاه با جود میام	در بر روی جلفه نیران بزرگ	مخفی وصل بقا ز ساز کرد
شاه اشارت ساقی خاراکه	تا که آمد بزم ببردک نم	بود انواع ضایع ز طبع	جدا هر روز از اشهر نور
صالحان را جود جهانی گوشت	عزم دارم غیر افشانی کنم	لیک این قسم است خورشید	گر چه این بر جلد مسور نیست
کانه از فطاری تو حمان با	ایله منزل را بشتر با صفا	گشته چون جان داره هرگز	خادم همه صبح را با خوشدلی
بیزده نیز از جود با جود شای	ز اهل سخن اشعارم حق خفته	بر در درگاه منته شوب با کرم	نیم ساعت چون کانه در کرم
تا باید گوی و دیدار خداه	جمله این سر شهید چون	که فغان وقت اندر آن در که در	یک بیک فرمودن سخن شای
سوز نیم دبی از بی کرم	کای گروه جانانم او خنوا	فکره برافت سوزی مشتاق کرد	طلعت زات قدم شرف کرد
که از او فردوس ساقی کما	چند ایک محضی ارسته	خویش اودیم در بزم حضور	بی بیان دبی لسان دبی خط
چند انعم اینضا نم الو	هر یکی طلق با لسان دود	اسم عیش از ب روز این	رت اکرم بر مستقر خود کین

تقدیر در حال خیران مآل اغصان و متبیین که در عهد حضرت خشن اله ان ششم ناقص بود و مستحق این باشد
در خانه این بخش و نیز در بخش و حق ما داریم

سال ۲۱۸ هجری

واقعات سال ۱۲۹۰ قمری

۱۸۷۳ م

حق جلالتان این بزم لقا که بزودیان ده از لیکن آنگ
 ای را چنین وصف نمود چون مبارک سال تعیین رود نمود دست قدرت جمله در بار گذرند
 زخم انف شرکین طالین بر صحت از باره این غیث ضل و جود باره گرفته سردی روح با لیدان گرفت
 بود چون لول سینه در صیام ای طغان باشد بصوم قیام خصن کبر انصاف روح بر با همه انوار با احباب دنیا
 رفته گرفته با یک خبر شوق که مران لایق پر شده شوق رضای به آن فرزندان که بود عمر عزیزش در آن
 با همه فغان که در سن رسید چون طلال آنمهر جان ابروی بر دشان بصوم شوق طلال آمد از این داور دل روزه
 جدا کرد اول این سال خوش دوزن شد سائر انشاوش بود در آن فرمایش ستم تا که شد زمین و زمین صحیح
 بود آن بزم نکو بوم کمال جدا از آن بوم بیخ و کمال خادم تمه صبح آموزد نکو بر مقرر خصن کبر کرده بود
 کای کرم خصن مرغوب بها ای شونت جمله محروم بها خدام امروز ز لطف آتش در مقرر عرض تر با این
 تا بنو ایمن از عطای جیش کاندیزین بوم شایم اجود با زرف را بدینج باب سحر ای طغان با بخشه ابواب سردی
 زانکه از زود اول با ایال تسع کمال متحصی سحر اول چه بد گفته بر همه بیست یکست نوزاد بنو دل
 اینجس از شمع حجب شده در یکست باری بنو نوزاد سائل از خصنش بزم اول از از ضایع است شهنشاه
 در حقیقت بخشه اذن عیدان خود نماید برفی نماید ای بشود فی هر کجاست تر که بد ایام عید و او گر
 با شورت انخادم اراده کست زین خصن تمه اگر گرفت نماید انطبقت و همراست چون قیامت شوق از شوق
 همه خادم فرزند اینو گل شد بفرش خلق عالی را بست عمر شفاعت بفرست خصن خادم را بشد معروض
 از نیازش در حضور بی نیاز بگنجینه بنیامید شهنشاه با سرور اینها چه بنام داد اول عید سلطان احمد
 در همان طبله بخود حسی حشا حشده زنده از شوق حشاهتا نزل آمد و می باطل دلم خادم تمه بگرفتند خادم

ناصرالدین شاه در حیات حکیم صغر نعیم مسافرت اروپا از تهران بیرون آمد و بر رستبه و آلمان و برنگ و استانبول و آنرا در سفر
 ایتالیا و اطرش و عیادت بفر کرده در جهت بیاران نمود و در ندر سلخ رجب وارد طهران شد

سال سی و یکم

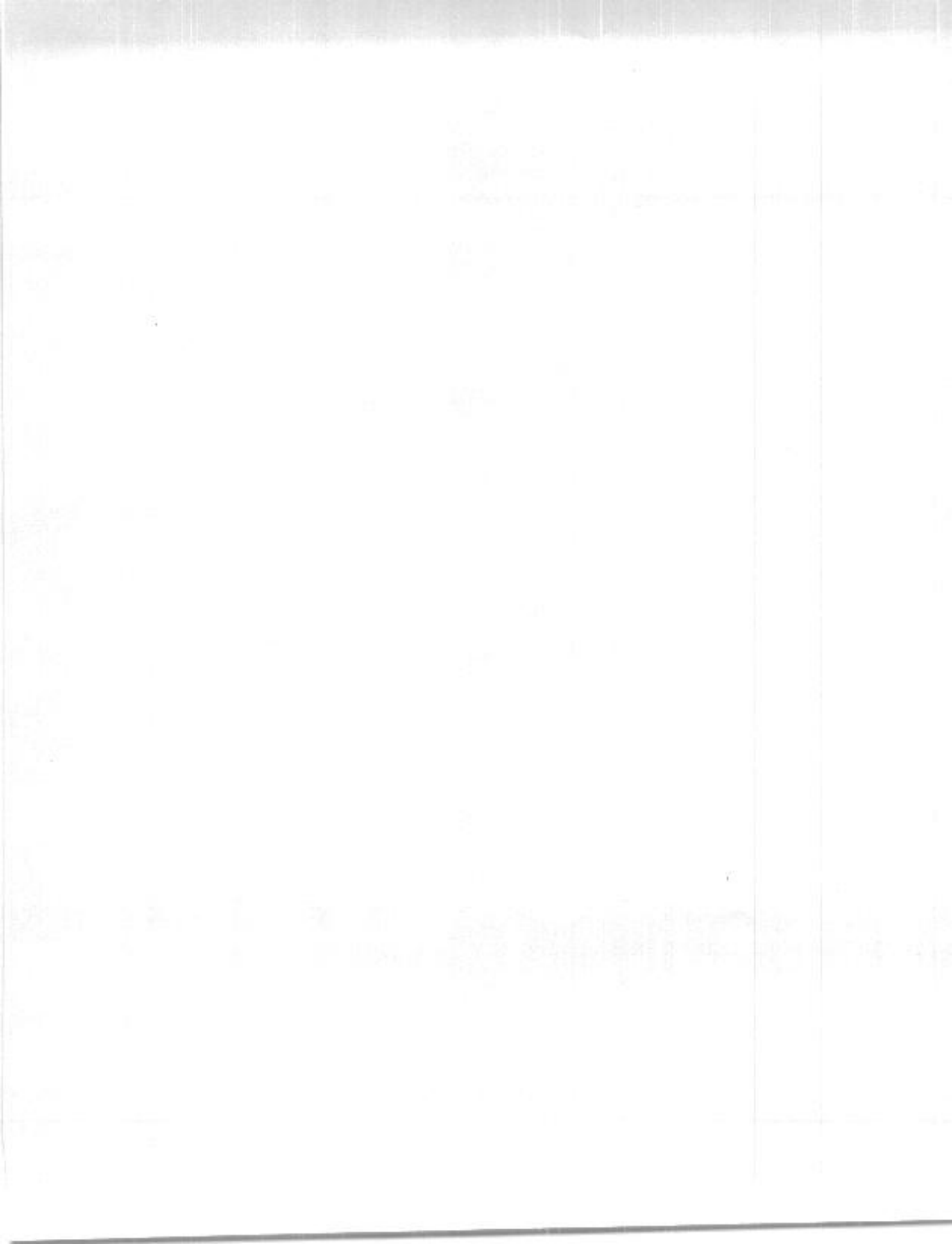
واقعات سال ۱۲۹۰ ق

۱۸۷۴

هم بنهارم بیاطن آن سبب بر گل پر میل بر نسیاط شش جهت شاه شمع در آ بر شده یا جند ازین تاریخ
 میلان محو جمال گل شده هر گلی در فتنه چون پیش بر نوار جمال آن حبیب جبهه گویا در دنیا چون کشته
 خادم تبه چون زایح بر عید بر جهان تکشوده بر آب سید مان شارت شد در سخن پیش جان بقبران دور لفظ پیش
 که بر شانه ز صهبای جلوه بر همه اجواب و اصحاب حضور هر یکی را ساغری آن با کرا از مفرج جام بهانی برد
 بعد از آن مجید بقاشد جلوه خوانه شد اهل محس را در کردن خاندان عدو پیش کتاب تادیه در آن جزو آن جناب
 چون ندانند قنایه کین قد تجلی تبه در العالمین شد جمال تبه فرود آمد بر جیب مشرق از پیش از آن
 منوی بر کرسی عز و جلال بر مدارک تارکش تاج جمال ماری از خدین خود افروخته که طوب عاشقان از خسته
 در منزل کسب آن کاشنده برده از فرق جنا عیال از دوشش موسوم آمده در جنبش صحیح مظلوم آمده
 از شمع اهل توتش خرق شسته پرده توتش در بر شش بهار دای کبریا تادیه پوشش پرندای کبریا
 مرفوع ز در بسیار در زمین فتنه هذا آله العالمین الی آخر الابیات

در رجبه واقعات خلیفه این سال ۱۲۹۰ هجری صدر کتاب مستطاب قدس میباشد که نام کتاب
 در امر اربع ابی و مرجع احکام و آداب و مهر چشمه انتظامات است آیه دنیا است و در شان صدر در
 در لوجی که بنیاد و امضا خادم تبه در بهانسته صادر شده چنین مستطاب است

و درین ایام کتاب قدس از سبب مقدس نازل طریق فن بنظر فیه و بنظر کن فیما نزل من
 آیات زبده الیه من القیوم و سبب آنکه در سنین معدوده انا طرف بعضی من اول در احکام
 آیه سوال نمودند و لکن فایده علی موضوع در این سنین باستان یاد می نمودند نازل و کن
 بطرف ارسال نشد حسب الامر در حقیقت محفوظ بود تا آنکه درین ایام مجید در اعراض
 با حکم اندیش حاضرند با بدیع الحان بلسان آیات این کتاب بدیع منبع نازل



سال ۱۲۹۱ قمری

۱۸۷

واقعات سال ۱۲۹۱ قمری

در ایس از شانزده سال سلطنتش فتح و غل نمودند و مصداق اندازات صادره از نظم ابی در
مقابل آنچه مرتکب شده واقع گردید و برادرزاده اش سلطان مراد خاص بر جایی او سلطنت
منصب گشت و پس از دو ماه با کمال بیسوفی خود را هلاک ساخت و سلطان مراد
بزرگ فتوی شیخ الاسلام پس از سه ماه سلطنت مفلوج شد و برادر کهنرش عبدالحمید
سلطنت منصوب گردید و در خلائی ایام منقبتی مذکور اوضاع حکما نیز دیگرگون گشت و بعد از
غزالی احمد توفیق بیگ عبدالرحمن پاشا واحد بعین از اهل ملیکبولی بکمرانی منصوب آمد و در این
حکما که در ایام حکومت حکم سابق خائب و فاسد شدند القات سوادی کرده با رفقت و تقاضای
واجراء و عداوت و بغضها گدشتهند و پاشا موقوف را منظم شمرده بتجدید جمع دینار و در هم واخصار
خسرنظم و ارضاء عامه مردم برخواست و چون بخت نسبت با اهل بی بی کمال استیفاء و عین عفا
سودک میفرمودند قلیا که درت کینه گرفت چند بار بلایا نشان رسید و بنیابها بر ابراز دوستی
نموده و سرآ با اعدا هزار و هجده ست شد و گواهی نامه بشهادت و امضا جمعی از امانی و تصدیق
بعضی از اعضاء دایره حاکم و دالی و سران و سردان عالی رساند بنی بر اینکه باین حکما بموجب
فرمان سلطانی بایستی مجبوس و مسجون باشند و با اعدای معاشرت و ملاقات نکنند و
اینکه استام مجبوس ولی با وجود و اعانم باین مشروط است و در رعایت نفوذ و ریاست
کسب تجارت بلکه بر خلاف در امور حکومت استتفال در زنده با اعدای استیفاء ننمایند و در بعضی
بدین نخط از دوسون سینه و بمبانه مغویه آکنده بدر بار اسلامبول فرستاد و جواب سید
که باید چنانکه در فرمان سلطانی تصریح شد بدون اندک مخالفت و استراحتی عمل کنند و
ابداحت کسب و تجارت و امیرش با عامه نذارند تا چه رسد به معاشرت نفوس حقنه

حتی یکی از اعضاء دایره حکومت بمحض عرض اعظم رسیده چنین معروض داشت که این واقعه کشفه خارق عادت
جلود نمود ولی ما گمان میکنیم که تکلف بر کار ایالت نمودید در جواب فرمودند لا والله نه بجائی نشستم و نه
تکلف نمودیم لکن بلا اعلیٰ معروض داشتیم و طلب نصرت نمودیم و با بکلیه عبدالرحمن پاشا مدینه را محظوظ
از عتکارت و اسعد افندی جنابت حکومت و برای تقویتش امور بجا آمد و از مرکز ایالت توصیه داشت
که ملاحظه پاس خاطر اینک لفظ را بناید و نزد مردم اظهار داشت که فقط ما مورد رسیدگی صحت مضبوط است
و منبع کامل ولایت تجسس و نفیض خواهد نمود و حرکتی یا نکته که مخالف آداب باشد از او بطور نیاید و چند بار
مسئدعی شرف بمحض راهی گردید عرض اعظم جواب گفت که با احدی معاشرت نمیزمانید و او گفت چون
در مضبوطه تصریح رفت که ایشان در عتکات نیستند ناچارم که تشرف حاصل کنم و خواججه عبود را و همسرش
عاجت مشرف بجزیره گشتند و به حضور عرض نمودند تمام دست درازان این را بوسیله رحمانی دعوتی بجزیره
مرخص گردید و ایامی چند که حکمرانی میکرد بواسطه اخلاص و محبتش معاندین جرئت و جرات اظهار می
نمودند تا آنکه قضی پاشا از رجال بزرگ دولت عثمانی بنگرانند و دیدن امورشان آمد و او مردی تدبیر و عاقل
و کافی بود و موقعی که ناصر الدین شاه بفرق عربی بی زیارت بقایم تبرک رفت از طرف دولت عثمانی برای
پذیرائی و در بغداد اقامت گرفت و نا اندازة از امر بدین اطلاع یافت و در ایام حکمرانش در عتکات
رسیده را بنا کرده و در آورده آن کابری برای شکار جدیدی بیع مبذول داشت و نیز در ارسال تبرک
تایس نمود و در تنظیم امور محنت گذاشت و کمال محبت و اخلاص نسبت بمحض راهی اظهار میکرد
و در مجالس و محافل ترمیم نمیکرد از این پناه گرفته که مکرر گفت لازم نیست قضی و نزدیکی باشند
هر جا خواهند تیر اندازند برون ولی قدرت حکمرانش بیش از پناه و نیم نشسته و در با با سلام قبول نماید
و ابراهیم پاشای حتی بنگرانند مضروب گردید و نیز بسیار اظهار اخلاص نمود و چندین حکمرانی

پایس نموده در غالب ایالات مرکزی و جنوبی فرزندانی کرده با تمام نوری مجمع ال و نظم سپاه دین
 شوکت و استقبال خود پرده خست و کامران میرزا نائب السلطنه و قائم مقام شاه در امور بخت و اقبال
 شایسته گردید و برای رقابتی که مخصوصا باین دو شاهزاده اخیر بود در هر یک در تعیین استقبال و
 خویش یکی شایسته و بقوامی داخله و خارجیه هر یک بجوئی و جوی استعداد میبستند و شاه را مجدوب
 بر بزرگ حسن سیاست و اقدار خود میخواستند افراد و جیستهای متول و متعهد واقع در حضور خویش
 دستخوش اغراض ساخته آنچه میخواستند و میبستند متول میداشتند و برای بر افکندن یکدیگر
 یکدیگر میدادند و نائب السلطنه پیوسته اهلیت این طایفه را از جهت جنت و قدرت خاطر نشان
 کرده اقدامات تدریجی را بر علیه وی همی نکر نموده برای اجراء مقاصد خویش مساعلی و اسباب تمام
 میکرد و در عداوت و تعصب جانی ملاحظه می نمود و آن سینه صادق و باطنی دو جنبه عظیم و جنت
 که غایت دنیا و عداوت نسبت به این طایفه داشته استفاده میکرد و ظالمان را تشویق میکرد
 و شیخ محمد تقی و میر محمد حسین جنته را امام جنته میخواندند و در چنین احوال آنجا که فضل
 قائمی از شاهزادگان اهل بیباک شرح احوال در بخش راجی میآوردیم در طهران مخفیانه میفرستادند
 از صرام اجواب آنجا که مستفاد میگردد و همچنین مذکور جا که سراسر ایلی پیدا کردن عمل میکنند
 یا ویرا گرفته باشد حساب تمام نمایند ولی فیصل تغییر مطلق میسکن میدادند و سرسری پیدا میکنند
 حکم شاه ای نیز در حق او که چنین بود که در بلاد مغولک مانند ایران و هند و مشهور و غیرا مانند و اترا
 و در آن اثناء میرزا محمد رضا و اخلا عنود دود و درانی اور مسرور ملک التجار نیز زنده تفریح و تفرار
 نسبت به امر او در بیباک که فاضلی او تمام بکرت آمدند و بزرگوار و عالی مقامی حضرت کن شاه
 بصدور دستگیر کردن آنجا که فاضلی فاضلی بیباک بر آمد و او را بدست نیار دزد و آنجا که در

سال

سال سی و چهارم

واقعات سال ۱۲۹۳ هـ ق

۱۸۷

دولت اطلاع داشت پس نائب السلطنه ویرا در حبسخانه خود حبس کرد و دیگران را غالباً در خانه میرزا
عیس و وزیر طران توفیق و استعطاق نمود و با پنجم باشی مذکور میرزا حسینخان شیرالدوله و میرزا علی اصغر
خان بن میرزا ابراهیم امین تسلطان بعنوان نمایندگان مخصوص از طرف شاه باز پرس و استفسار کرد
و اجوبه مقتضیه نامه گرفته بردند و کامران میرزا سعی کرد که واقعه را خفیه و وسیع نماید گویند شاه چون از
شکار برگشت ویرا توجیح نمود ولی محض اصرار او شش مدت حبس انبار مقرر کرده و میرزا حسینخان شیرالدوله
که قبلاً صدر اعظم و این هنگام وزیر امور خارجه و بحریه هم بوده همت بر استخلاص سه شخص اول گذاشت تا
بعد از پنجاه و پنج روز تکلیف شد که حبس آزاد شدند و در روز استخلاص سائزین که پنجم حمادی الاولی و عید
مبیت حضرت نقطه اولی بود صبح اجابت ملاقاتشان سرور شدند و لهیب فتنه مذکوره طران بسیار
اقسام ملکیت نیز رفت و در فروع و زرعند و ترشیز و غیره از بلاد خراسان نیز عیال که در بخش نوم ضمن شرح
احوال و احوال حصار می کشانیم تعرضات عمومی بر آن گنفت و موجب شهادت حاجی عیال عیال در مشهد
و آقا محمد متشخصی در ترشیز گردید

شهادت حاجی عیال محمد عیال بوردی

حاجی عیال محمد (ابا بروج) از بقیعه لایف قلعه طبرسی والد ماجد آقا بزرگ بدیع شیده عیال سابق آنرا
بعد از شرف بار خا و استفاده در محرابی با سواد می از سوره الزمیس و کتاب مستطاب قدس استخوان
و نقطه علی بی فیله از طریق اسلامبول عودت بران کرده کما کان در مشهد خراسان آه است حبس
با آرزو گسنگوی شهادت برای امر بیع که در ضمیر داشت رنه در بامین یار و بخاراند خست و برادر و خان
که نقیب دینی اور زنده پیوسته خیال پاک او در آن قضیه خوانند و اطلاق کشن در نظر میگردانند وقت
عینت شمرده بمشرف شیخ محمد تقی بجنوردی مجتهد رفته در لباس تجواری برای دین اسلام در مشهد

خصوصاً شیخ صفهانی مکراف شایسته بودند و جواب تکرانی مشاهیر با جنون رسید که هرگز حاجی افراز بصفت برهائیت نکند را کند و الا حکم شرع را در باره وی مجری دارند و شاهزاده برخی از مشرین را داد داشت که از جانبی بخواهند مکراف بصفت نماید و خوشتر ابرون از اینها بگفت اظهار دارد و بلاخره ویرا بعد از تجاوز از سی و پنجم که در حبس بسر برد در زند بستنم شوال سال مذکور در حالیکه زنجیر در گردنش بود از حبس بیرون آوردند و او با شش او مسرور بوده اشعارم در حاکمیت آن تا بناچار حکومتی وارد شد و در محضر حکمران جمعی که از آنجمله شیخ صفهانی مذکور بود حضور داشتند و مؤتمن سلطنت نیز حاضر بود پس شیخ صفهانی روی بجای می نمود و گفت اگر بیانی بنستی لعن کن و او جوابی نگفت و شیخ تکرار کلام کرد حاجی گفت من بست لعن میکنم کسی را که خدا در سوزی و انبیا و خلفا که بر او لعن میکنند شیخ گفت باید اسائن کنی و حاجی گفت همان است که گفتم و شیخ پرسید که آیا از اسلام چه امری می مشاهده کردی که پیر بهائیت شدی و در حاجی عقیده اهل بهار شرح داده اثبات نمود که حقیقت اسلام میباشد و شیخ بجای غضب و در شتی گفت این سخنان بیفایده پس است چاره جز لعن نیست در بیوقوف شاهزاده کرا نیز سراجی خطاب نمود گفت لعن کن و او جواب داد که گفت که من گفتم بر چه گونه کسی لعن میکنم پس شیخ برانی تغییر بر کن آورد و گفت حکم شرح ضم و حق او را بقانون اسلام واجب میدانم و مؤتمن سلطنت و مخالف نموده گفت هیچ امری در حقش که دلیل بر کفر نباشد و در جواب قتل کرده از حاجی شنیده و معلوم شد و شیخ با وی سخن چندی بنوع تشدد و اعتراض گفت و بلاخره رکن الدوله با جار شده خطاب سراجی کرد که گفت میخواهم حکم بقصد هم لعن کن و سراجی با گفت من تیر در بیوقوف شاهزاده بکران روی بگامش است آن دو امر برین حکم منی نموده چندی

سال سی و نهم

واقعات سال ۱۲۹۶ ق

۱۸۷۷ م

برود دفن نمایند ولی دختر شوهر دخترش آقا سید ابو محمد طنشا را در بئیل گرفته بود بعد از شش ماه گریستند
 آهسته گریستند و جرت بمسارت بکن و دفن نکردند چه با آنکه هنوز پایی اند اول شب گریستند
 در هوا تارکین بود و قطرات بران نیز خیارید گردای از کوه و کان مجتمع بوده سنگ میزدند و هاجت
 میکردند و از آنجا حاجی شمس که در گوشه مجمع و متعجب نظر فرغ شهادت بودند چنانکه خبر شنیدند
 از آنجا آن آقا عزیز است جناب از آل اسرائیل جدید الاسلام تربت که در اسلامبول عین عورت
 حاجی از سفر عکا بواسطه وی در زمره اهل بهاد داخل شد حسب ثبوت احباب بزی اگر ادبش
 در دوا جوان زوجه حاجی زوجه از واقعه آگهی داد و متعجباً شنافتند تا در دوازه عید گاه بسته نشدند
 جسد را بخارج جلب کرده لا بدوی رباط با با قدرت متعابلی کار و نهار در سردابی دفن نمودند چون
 خبر شهادت حاجی بخبر اهل دوا عکا معروف شد صورت بیابانی درستی وی احوال فرمودند

آغاز از قبایل ایران و میان ایران و چین

گرچه نزدیک درخشند سابق اشاره کردیم و در بخش ناحی مضافاً بگوئیم برخی از آحاد و سیر و میان ایران
 امثال حکیم سراج خراسانی و ملا الیاهو و پسرش ملا الیاهو از اهل بهاد و حاجی الیاهو از اهل کاشان
 قبلاً مقبل و با منوس با بر بروج شدند و ملی آغاز توفیق و حرکت هفت بیست و ایران با این امر در سال ۱۲۹۶
 اتفاق افتاد و موجری از علت و کیفیت قیامه این است که قوم مذکور از ابتدا مسلمانان ایرانی برانمان تا
 ایام طلوع و آفتاب امر بروج پیوسته دستورش تفرغ و تندی مسلمانان بوده در حال دولت
 و حقارت میگریستند جان و مال و عرض و اعتبارشان همیشه در نظر بوده بهمانه مای تنزیه
 از ایشان یکشتند و امواتشان را بهینا میزدند و منداکنند مسلمانان شرعیاً مباحی از دردم
 دیدار بجهت حاجی حکامیه از ایشان میگریستند و قامت آحادشان را بر کمر و میخوردند و انان

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۹ هجری

۱۸۵۷

ایمان آوردند نخست حکیم آقا جان از اطباق و فضیلتی قوم با آن محمد باقر زانی با عذر از اجابتی ساکن بلدت آنست
علاقات و معاشرت و اطلاع ازین امر یافت آنگاه پسر خاش حاجی رحیم حبیب مشهور بسلطنت
و بر دو ایمان آوردند سپس پسر خاله حاجی رحیم که آقا حبیب نام داشت فائز نامان شد و چنانکه در بخش لاجی
بتفصیل بجا آوریم بانه آیات ایشان و غیرهم متذکره با و در بیان جمعیت کثیره از آل امیر انیل در بطنان
داخل شده و الواح کثیره از قلم اهل خطاب بانان صادر گردید

ارتقاء عظمت اهل طبل و حریت و رخا و رعایا

گرچه سلطان عبدالمجید در آغاز خوس سلطنت از جهت اختلالات دول اروپا و طغیان اعراب
و گردنفران و انقلاباتی که در مملکت عثمانیه خودیم و در طرابلس عظیم داشت و نجات بتمام و نفوذ
ملاحظه و جستجو میکرد و یکی از محارم مخصوصه در ابعکاف فرستاده دستبرد داد که در بلاد عثمانیه زمان
اتباع آمد دست نشین بیانی نمودند و در مقابل شکره شد که در هر کس از جانشینت در اینها
رسد تخمین نفیض آنرا از محضرا اهل طبله و باقیال معاندین و مغرضین اکتفا نماید و از اینرو در
امرا جمال اهل در مملکت عثمانیه منع فرمودند و بجز محدودی از خود همین حکیم دادا که بارهاست
و مصالح و ضرره مسائل و مقاصد انبوهی که در هر دوره بیان میکردند احدی را اجازه تعلیم در
ندادند و در موافقی که در کتاب حدود و حدودیه اختلافات و اقیهه مملکت مزج میداد و یا نام طغیان
عسکریان از قبایل و عشایر و یا سپاهیان بنده میشد شخص اعظم بقوت بیان و نفوذ و عظمت
شخصیت و تدبیر عظیمه خود حل و عقد مسائل غروره رفع مشکلات بمنیر میروند و چنانچه نگاشتم
مستصرف بکار این عبارت در جمالی که اهل فلان نکران نمود که لازم نیست مژدی باشند و هر جا که
بروند و چون نه سال و نه نوزدهم از سنین عبرت از آغاز ورود ابعکاف گذشت که در آن اول است

سالی هفتم

واقعات سال ۱۲۹۵ هجری

۱۱۵

و این سبب شد که بعد از ایامی بقصر زرعه و بناج جنینی و قصر عودی برای آفرینش میفرستند و در آن وقت در مابین حیثان رفیع قله حکایت شکست دارافضی اسراصل دریا بقصر دوم ایسی فرین گشت و بار بار به بختیافته در کوه کرمل و دیر نزل و مساحتی استراحت نمودند و لوحی مشاغل در آن وقت مشاهده شد
 بعد بکوه کرمل صدر دریافت و حاکم مذکور بکلمات معنادارین ایداً تمنا نمیکرد و مکرراً در مجلس گفت
 عجب است که احدی از ابرامیان در این مدت تو قیضشان در این شکست هرگز نرفته چنانکه در این زمان
 نیامند و چون از حکومت حکایت انتقال حکومت طرابلس یافت پیوسته مکانا تبخیر نمودند
 بجزر ایسی رسید و بهر یک از اجناسی اینا قادات ابرار نسبت به اشتیاقی نمود و اینها را در کوه

جان برکتی عین منشی	که پشت پادشاهان در استی	پس آنکه شد با مرشدان	بگفته بود که من این کبر
پس آنکه شد در سخن نوری	بگفته بود در آن چنانکه در	که گفته بود به عالم طرب	روان شد به سم آه ای
روان در آن سخن منشی	روان در پیشتر چنانکه در	که گفته بود بر سخن سواد	روان در آن به سخن سواد
شد که در آن سخن عظیم	روان در آن سخن عظیم	با سخن صریح آنکه در	که بر با سخن عظیم آنکه در
هر آنکه رسید آن سخن	فدا و از سر او هر وقت	چنانکه در آن سخن بگفته	جهانی بود در این سخن
لبس از آن شد آن سخن	چنانکه در آن سخن بگفته	که در آن سخن بگفته	ش از حکایت بگفته
بهر آنکه در آن سخن	مشق را اند بر دور	شد آن سخن بگفته	بگفته بود به کلمات
چنانکه در آن سخن	زیر سخن در آن سخن	چنانکه در آن سخن	شاد بود در آن سخن
چنانکه در آن سخن	روان در آن سخن	چنانکه در آن سخن	بیشتر در آن سخن
و چون امر بر جد کرداری	نموده بود که در آن سخن	چنانکه در آن سخن	چنانکه در آن سخن
بپایان سخن آنکه در آن سخن	که بگویند در آن سخن	چنانکه در آن سخن	روان در آن سخن
صدور در آن سخن	با آنکه در آن سخن	روان در آن سخن	چنانکه در آن سخن
که آنکه در آن سخن	که است اتفاق در آن سخن	چنانکه در آن سخن	که آنکه در آن سخن

مجموعه

سال نهم و بیستم

واقعات سال ۱۲۹۶ هـ ق

۱۸

فتنه اصفهان و شهادت ملا کاظم

ملا کاظم نام از ارباب عالم و مراجع حکام شرعیه مسلمانیه در قریه طالوچه تابعه شهر اصفهان در محبت دین
 بدین نیرست و حقیقی راهدایت باین امر عموده و معتصبین و معاندین خصوصاً شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی
 سابق الذکر پیوسته در صدد او برآمد و برای برکنار او داندانش ای کوشید تا درین سال سیه جز
 مجتهد قریه که رقابت و عداوت با ملا کاظم داشت برای آنکه در مجلسی باهم مناظره عظیمه کرده مقبول
 خجل شد امالی قریه را بصدیت بوی ایش براند تا هجوم آوردند و ملا کاظم را بخواهرزاده اش سید افغان
 که از علمای معتقدین خلیل بود در اسفاده خالی مومن باین امر گشت دستگیر کرده با اصفهان بردند و در اثر عداوت
 و خصومتها و طالوچه در اصفهان نیز بحر کینه شیخ محمد باقر دستگیر و پیرش شیخ محمد تقی نجفی (ابن
 سورش شد و حاجی محمد ماشم و چند تن دیگر از اعیان را گرفتار نمودند و چون ملا کاظم دستگیر او با
 برادر بگروه حاضر کردند شیخ محمد باقر و شیخ محمد تقی متفقاً بمقتضای حکم شایسته مسعود میرزا قاضی
 حاضر شدند و ملا کاظم را ظلمیده مکالمه و ذلل و جواب کردند و او حضرت عیسی را بنام قائم بعهد
 و جلال اسی را بفرزادان رحمت حسینی یاد کرده اظهاره اعتراض بر ایالتی با امر بدین نمود و بجم
 فتنی بر کفر و قتل او زدند و ظل السلطان بنیت کسر نفوذ مجتهد مذکور معی بسیار که او تبری کرده خراسان
 خراسان شود و آنان بصره را در سرعت قتل و کتاکش داشتند و او توبه نیز شهادت در شهادت داشت
 و بنیت ظل السلطان ویرا تسلیم میر غنیمت کرد و امر روی هم را غیر مستند تا شاید تبری کند و کتاکش

شب بیست و ششم از فروردین اول پس از گذشتن سه ساعت و پانزده دقیقه در خانه از شب بیدار گشته و در آن شب
 در شب سی و ششم از فروردین سفر بایران خارج شد و در ایام خرابی نیابت خود را پس از آن برادر آقا زین العابدین
 امیر کبیر داد که کرد و بعد از سفر بدیهه آلمان فرستاده و اظرفش بر جهت کرده در شهر اصفهان وارد طهران گردید .